

فتنه غارتگران

آتشین جغد سیه منقار
بر سریر ویرانه بام خانه ما
نغمه شومش داد سر
که :

ها های ویرانه نشینان این مرز و بوم
پا برهنه گان این ویرانه آباد
ای که سیه جامه گان سیه اندیش
این درنده خویان بدکیش
بر سرتان ظلم ها روا میدارند
محبت را به زنجیر میکشند
و الفت را بسنگ می کوبند
گرسنه گان را دست میبرند و تشنه گان را گلو
این جانوران پشم آلو
برخیزید و سوی من آید
که من با سپاهی عظیم ازدها
برای رهایی شما آمده ام
منم من خدای قدرت و ثروت
ارمغانم آزادیست و دیموکراسی
ای باشندگان این تیره مگاک
رهایی دهم شما را ز پنجه سیه اندیش ضحاک
نور افشانم بر شما و سرور
ای مردمان پر غرور!
و آن زخمیان درد و رنج و ذلت
پا برهنگان ویرانه آباد

پنداشتند که این خدای آتشین
بال رحمت گشاده است -
(غافل از اینکه خدایان را با بندگان سر الفت نیست))

چو همیشه
جمعی
ساده دلانه
بسوی او شتافتند
جمعی هم پای جغد بوسیدند
به بارگاهش به زانو خزیدند
جمعی هم با نا باوری دیدند شکاک
آه ...

چگونه سپاهی آتشین ازدها
رفاه آورد و صفا
چگونه خدایان قدرت پا برهنه گان را دهد آزادی
فریاد بر آورد یکی پر درد
بر افراشت قامت یکی راد مرد
که :

باور نمیکنم ، باور نمیکنم
شما که پیامتان صلح است و آزادی
چرا آتش زیر بال و پر دارید؟
دیده ایم که هر جا سایه افتاد از شما
خلایق را خوار و در عقب ز ویرانی اثر دارید؟
شما که پیامتان است دیموکراسی
ای عجباً !

چرا در سر پنجه خونین ، تبر دارید؟
شما که دم ز آزادی میزنید محرومان را
چرا در زیر قبا ، زنجیر سیاهی دور کمر دارید؟

آتشین جغد سیه کردار
بالالای سحر انگیزش
آن باشنده گان (باشندگان) اندوه و رنج و درد را
در خواب میکرد اندر
تا ستاند هرچی خواهد زان مرز و بوم
لیک فریاد بر آورد آن یکی با اندوه
بر فراز یک بلند کوه
که:

ای زخمیان درد و آلام
نروید با سحر جادوگران سرمایه بخواب
که این طبیب چی بسیار افعی ها در آستین دارد.
بیدار شوید ای خواب آلوده گان (آلودگان) سنگین سر، سنگین گوش
برخیزید، بیدار، بیدار
نگذارید که سپاه ستم
بر دشت و کوه تان مسکن گزیند
نگذارید این فرو مایه گان سیه اندیش
این سیه جامه گان بد کیش
در این دیار ریشه گیرند
آه های ای مردمان این دیار
بیدار بیدار بیدار
تا نشده اید بدست این جانیان ز این بیشتر خوار
بیدار بیدار بیدار

سوما کاویانی

2011/11/07

